



طعمه هایمان برای
اینکه آبرویشان نرود
از شکایت صرف نظر
می کردند و ما به راحتی
می توانستیم به جرایم
خود ادامه بدهیم



پای خودشان هم گیر بود

مونا ۲۶ سال دارد و به اتهام اخاذی با همدستی دو پسر جوان دستگیر شده است. سابقه دار نیست و برای اولین بار است که دستگیر می شود. فکر نمی کرد هیچ وقت دستبند پلیس دستانش را به هم گره بزند و حالا باید منتظر حکم دادگاه درباره مجازاتش باشد.

می گوید: نقشه مان حرفه ای بود و خود مردان هم مقصر بودند. به همین خاطر پای خودشان گیر بود و فکر نمی کردیم که شکایت کنند اما شکایت یکی از آنها و پیگیری هایش، ما را گرفتار کرد.

جدایی از همسرش و اعتماد به پسر سابقه دار، او را گرفتار این پرونده کرد و بعد از آن پول راحتی که به دست می آورد باعث شد ترسش بریزد.

«وقتی از همسرم جدا شدم تا مدتی افسرده بودم تا این که با رضا آشنا شدم. او پسر شادی بود و همیشه سعی می کرد کاری کند تا من شاد باشم. بعد از مدتی به او وابسته شدم و حاضر بودم حتی برای او جان بدهم.»

تماس یک زن ناشناس زندگی او را تغییر داد. یک روز زنی با مونا تماس گرفت و به او گفت، به رضا دل نبند. او یک مجرم سابقه دار است که یک پایش زندان است و یک پایش بیرون. مونا نمی خواست این حرف ها را باور کند و با خود می گفت: این یک حسادت زنانه است اما وقتی موضوع را برای رضا تعریف کرد، در کمال ناباوری پسر مورد علاقه اش حرف های زن ناشناس را تایید کرد.

«تا چند روز تلفنم را خاموش کردم اما بدجور وابسته رضا شده بودم. به او زنگ زدم. از من خواست با آنها همراه شوم. به خاطر این که هیجان را دوست داشتم قبول کردم. البته اولش می ترسیدم اما بعد از شکار دومین طعمه کار برایم تفریح شده بود. سوار خودروهای مدل بالا می شدم و بعد، رضا و دوستش به جای برادرهای نداشته من از راننده اخاذی می کردند. از طعمه فیلم می گرفتیم تا اگر شکایت کرد، آن را برای همسرش ارسال کنیم. از شانس بد ما یکی از طعمه ها مجرد بود و با پیگیری هایش دستگیر شدم.» مونا در حالی که باید راهی زندان شود، می گوید: «همسرم به من خیانت کرد و به خاطر آن از هم جدا شدیم. من هم برای انتقام از مردان هوسران سراغ شان می رفتم و از این که آنها را سرکیسه می کردیم ناراحت نبودم و نیستم.»



ن با طعمه قرار دادن زنان

زندگانشان هوسباز

می کنند و با قلچماقی و زور و تهدید، هر چه دارند را یکجا بالا می کشند و می روند سراغ قربانی بعدی. ماجرای تلخی که هرازگاهی در خیابان ها و جاده ها تکرار می شود و محصولش چیزی جز بی اعتمادی و ترس نیست.

و مقید تربیت شده اند و به باورهای خود پایبند هستند، اما صحبت ما این است که مجموع عوامل گفته شده مانند فقر، بیکاری، تورم، عدم توزیع عادلانه ثروت، رشوه گرفتن، حقوق های نجومی، کم رنگ شدن اعتقادات دینی و نشست و برخاست با افراد ناباب و خلافکار زمینه را برای ارتکاب چنین جرم هایی به راحتی فراهم می کند. تا زمانی که اختلاف طبقاتی شدید در جامعه وجود داشته باشد، به نحوی که فردی با پورشه انسانی را به قتل برساند و بعد به راحتی بگوید دیه اش را پرداخت می کنم، شاهد بروز چنین جرم هایی و به مراتب بدتر در جامعه خواهیم بود.

بی سرپرست پرورش پیدا کرده اند. بیشتر اینها بیکار هستند و به اعتقادات و ارزش ها پایبندی ندارند. به همین علت است که برای رسیدن به مطامع خود یک زن را طعمه می کنند تا به اهداف پلید خود دست یابند. آسیب و جرم از طریق یادگیری صورت می گیرد و این افراد نیز عمدتاً در مناطقی زندگی کرده اند که به راحتی در معرض آسیب و جرم بوده اند. پس طبیعی است اقدام به سرقت و زورگیری کنند.

البته تمام این گفته ها به این معنی نیست که هر کسی فقیر و بیکار بود، الزاماً به سمت ارتکاب جرم کشیده می شود. میلیون ها فقیر و مهاجر وجود دارند که در خانواده های معتقد

بود کنترلی است. در شهرهای بزرگ افراد بی هویت سی به کسی نیست. در گذشته این طور نبود و اگر بجام می داد، همه با خبر می شدند، اما اکنون در

نورد شاو، شهرها، دنیای بیگانه ها و آسیب های ست و خلافکاران در میان انبوه انسان ها کم نین وضعیتی در شهرهای بزرگ کشور مثل تهران، مهد و به خصوص کرج قابل مشاهده است. اغلب اقدام به ارتکاب چنین جرم هایی می کنند، افراد تند که در خانواده های نابسامان، بدسرپرست یا

می خواهم از زنم جدا شوم چون بمن می گوید: جوجه!



مدتی است که تا میایم درباره زندگی و آینده رفتار و کردارش چیزی بگویم، می گوید: برو جوجه!

او این جمله را با تحقیر و توهین ادا میکند و منم که کلافه شده ام، تصمیم گرفتم از او جدا شوم!

دادخواست میرزا علی برای رسیدگی بیکی از شعب دادگاه حمایت خانواده فرستاده شد.

مجله جوانان
تیرماه ۱۳۵۷

میرزا علی ۲۵ ساله بدادگاه حمایت خانواده مراجعه کرده بود تا از همسرش جدا شود اما بیک دلیل بیسابقه و عجیب او میگفت: پنج سال پیش با زنی بنام مهین ۳۸ ساله ازدواج کردم و از او دارای یک پسر شدم بنام عباس که اینک چهار سال دارد.

من و مهین با وجود اختلاف سن زیاد بدنبال عشقی پر شور ازدواج کردیم.

پدر و مادرم با این ازدواج مخالف بودند اما من بی اعتنا به این مخالفت ها مهین را برای خودم عقد کردم.

در این مدت زندگی ما نسبتاً آرام بود ولی



از آنها دارید یا در نتیجه آگهی های اینترنتی با آنها در تماس قرار گرفته اید در زمان های اعلام شده در سطرهای پیشین خودداری کنید.

در پایان دوباره تاکید می کنیم در زمان تماس های تلفنی با وعده برنده شدن شما در یک برنامه خاص یا قرعه کشی قبل از غلبه حس طمع بر هیجانات و قوه قضاوتتان، یک نفس عمیق بکشید و به مغز خود اجازه تجزیه و تحلیل منطقی شرایط را بدهید. به شما اطمینان می دهیم با این کار، به سرعت متوجه ابعاد مجرمانه تماس صورت گرفته می شوید.